

«شکایت ثالث از عملیات اجرایی» در مقایسه با «اعتراض ثالث به رأی»

حسن محسنی*^۱، همایون رضایی نژاد^۲

۱. استادیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۹/۱۰/۵؛ تاریخ تصویب: ۹۰/۲/۲۹)

چکیده

اعتراض ثالث در معنای کلی شامل دعوای «اعتراض شخص ثالث»، «اظهار حق ثالث» و «شکایت شخص ثالث» می‌شود؛ چنان‌که قانون اجرای احکام مدنی نیز در فصل پنجم خود از این عنوان کلی استفاده کرده است. اما میان دعوای اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی و شکایت ثالث نسبت به عملیات اجرایی رأی، هم از جهت مفهوم و گستره و هم از منظر حقوق مورد ادعا، تفاوت مبنایی وجود دارد؛ مبنای اولی اصل نسبت رأی و مبنای دومی اصل رعایت حقوق دفاعی است. در واقع شکایت شخص ثالث صرفاً درخصوص توقیف اجرایی مال در فرضی که توقیف مستقیماً موضوع رأی نباشد، مطرح می‌شود. این دعوا در مرحله اجرای رأی بسته به مدرک ادعا، به «اظهار حق ثالث» و «شکایت شخص ثالث» تقسیم می‌شود. «شکایت ثالث از عملیات اجرایی» و «اعتراض ثالث» از نظر آغاز دعوا، نوع تصمیم دادگاه و قابلیت اعتراض به، شباهت‌هایی دارند؛ درعین‌حال میان این دو از منظر مرجع رسیدگی، تشریفات دادرسی، قابلیت طرح برخی دعوای طاری، محل و زمان رسیدگی به دلایل طرفین، تمایز جدی وجود دارد که در این مقاله بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی

اعتراض، تشریفات دادرسی، حقوق دفاعی، شکایت، نسبت رأی.

Email: Hmohseny@ut.ac.ir

* نویسنده مسؤول تلفن: ۰۲۱-۶۱۱۱۲۳۶۱

این مقاله برگرفته از طرح تحقیقاتی شماره ۲۷۹۸۲/۱/۰۳ است که در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه

تهران با حمایت مالی بنیاد ملی نخبگان انجام شده است.

مقدمه

قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶/۸/۱ را با وجود برخی ایرادات جدی باید یکی از بهترین نمونه‌های قانون‌گذاری در نظام قضایی ایران دانست. باین وجود، تغییرات گسترده در مراجع قضایی پس از انقلاب از یک سو و ماهیت اقدامات اجرایی که بیش از اینکه تا اتخاذ تصمیمات قابل‌بازبینی و نظارت قضایی باشد، مبتنی بر دستور مقام اجراست، از سوی دیگر، موجب گردیده این قانون به گونه‌ای شایسته شکل اجرایی منسجمی نیابد و با گذشت ۳۳ سال از تصویب آن، هنوز بر سر مفهوم و منطوق پاره‌ای قواعد آن در رویه دادگاه‌ها اختلاف اساسی دیده شود. یکی از موضوعات این قانون که مورد نقد و محمل اظهارنظر قرار گرفته و هنوز راه‌حل و رویه‌ای واحد در اعمال آن پیدا نشده، قواعد مربوط به شکایت ثالث در مرحله اجرای رأی است که در فصل پنجم این قانون بیان شده است. مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ ق.ا.ا.م طی سالیان گذشته همیشه محل پرسش قضات، وکلا و متکفلین امر اجرا بوده است. (برای نمونه ر.ک: مهاجری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۱۸۲-۱۹۰؛ مجموعه تنقیح‌شده قوانین و مقررات حقوقی، ۱۳۸۸، ذیل مواد ۱۴۶ و ۱۴۷) بخشی از این پرسش‌ها معطوف به مبهم بودن ماهیت این روش شکایت است؛ به بیان دیگر، معلوم نیست که این شیوه را باید قسمی از دعوای اعتراض شخص ثالث مذکور در مواد ۴۱۷ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ دانست یا اینکه آن را شیوه‌ای مستقل و جدا از مورد نخست تلقی کرد. از سوی دیگر، مبنای این روش شکایت مشخص نیست؛ در اعتراض شخص ثالث مبنای حق، اصل نسبی بودن رأی است؛ حال آنکه در شکایت شخص ثالث به نظر می‌رسد مبنای رعایت حقوق دفاعی باشد. همچنین در خصوص این شیوه دادخواهی مسائل مرتبط متعددی مطرح گردیده است؛ از جمله تعیین مرجع رسیدگی و نحوه آغاز نمودن آن، حدود رسیدگی و امکان یا عدم امکان طرح دعوای طاری، مفهوم توقیف و اقسام آن و سرانجام، تصمیم دادگاه و امکان شکایت از آن.

مقاله حاضر بر این فرض استوار است که شکایت ثالث تابع قواعد خاص آیین دادرسی مدنی پیرامون اعتراض شخص ثالث نبوده و تبویب مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ ق.ا.ا.م ذیل عنوان

«اعتراض شخص ثالث» بیشتر نتیجه نوعی اشتراک لفظی است تا آیین دادرسی مشترک. با عنایت به اینکه در مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ ق.ا.ا.م به دو شیوه اعتراض با توجه به دلیل مستند ادعا اشاره شده که یکی «اظهار حق ثالث» و دیگری «شکایت شخص ثالث» است، به دلیل فقدان جنبه توافقی در «اظهار حق شخص ثالث»^۱ و عدم اختلاف نظر جدی در این باره، صرفاً به بررسی مختصر قواعد و اصول حاکم بر «شکایت شخص ثالث»^۲ می‌پردازیم.

بنابراین، در این مقاله ضمن پاسخ‌گویی به مسائل مذکور، ابتدا در جهت شناخت مفهوم شکایت شخص ثالث در اجرای رأی تلاش می‌کنیم و سپس با توجه به وجود ارتباط تگاتنگ میان این شیوه دادخواهی و توقیف اموال، پیرامون مورد اخیر بحث کرده و در پایان، آیین دادرسی این روش دادخواهی را بررسی می‌کنیم.

شناخت شکایت شخص ثالث

مقنن فصل پنجم قانون اجرای احکام مدنی را معنون به عنوان «اعتراض شخص ثالث» نموده و این امر موجب گردیده در حقوق ما میان اعتراضی که ثالث می‌تواند به رأی کند و

۱. در برخی نظرات اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه، ماهیت این نوع اعتراض یا اظهار حق را «اداری» دانسته و مرجع آن را اجرای احکام معرفی کرده‌اند، نه دادگاه. رک به: نظریه شماره ۷/۱۳۸۰ مورخ ۱۳۷۶/۲/۳۰ و نظریه شماره ۷/۸۸۸۸ مورخ ۱۳۸۰/۱۰/۴. (مجموعه تفیخ شده قوانین و مقررات حقوقی، ۱۳۸۸، ص ۳۳۴-۳۳۵، پاورقی شماره ۱-ب و ۱-ح)

۲. اصطلاح «شکایت شخص ثالث» با وجود تصریح ماده ۱۴۷ ق.ا.ا.م، چندان مورد پسند نویسندگان قرار نگرفته؛ به گونه‌ای که حقوق دانان برای تمایز این شیوه دادخواهی از دعوای «اعتراض شخص ثالث» مذکور در قانون آیین دادرسی مدنی بدان «اعتراض شخص ثالث اجرایی» گفته‌اند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ج ۱، ش ۱۷۹۱؛ شمس، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۴۶۵؛ ش ۱۰۱۲؛ مهاجری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۲۰۱؛ دولاح، ۱۳۸۶، ص ۵۹؛ ذیحی، ۱۳۸۹) گزینش اصطلاح اخیر به نظر موجب اختلاط قواعد و احکام این دو شیوه شکایت در محاکم شده است؛ از این رو، به منظور تثبیت واژه شناسی حقوقی، در این نوشته به حکم مصرح ماده ۱۴۷ ق.ا.ا.م احترام نهاده و از اصطلاح «شکایت شخص ثالث» برای معرفی دادخواهی ثالث نسبت به عملیات اجرایی رأی استفاده می‌کنیم. تأکید بر این نکته خالی از فایده نخواهد بود که مقنن معنایی اعم از «شکوه» و «ادعا» را در واژه «شکایت» در نظر داشته؛ آن‌چنان که در حقوق دادرسی به طرق عادی و فوق‌العاده اعتراض به رأی «طرق شکایت» می‌گویند. از این رو نمی‌توان پذیرفت که شکایت در اینجا به معنای شکایت در حقوق کیفری است و باید تأکید کرد شکایت شخص ثالث نیز در اینجا یکی از طرق شکایت است که موضوع آن به جای رأی، عملیات اجرایی آن است.

اعتراضی که باید نسبت به عملیات اجرایی رأی صورت گیرد، خلط شود. از این رو برای تمایز این روش شکایت از موارد مشابه و نزدیک، لازم است مفهوم، گستره و حقوق مورد ادعای ثالث بررسی شود.

۱. مفهوم شکایت شخص ثالث

به طور کلی در روابط حقوقی اصل نسبیت حاکم است؛ در نتیجه آثار روابط حقوقی اصولاً دامنگیر طرفین رابطه می‌شود. این اصل در حقوق موضوعه مورد تأکید قرار گرفته است.^۱ (مواد ۱۹۶ و ۲۱۹ قانون مدنی و بندهای ۲ و ۶ ماده ۸۴، ماده ۱۸۴، ۳۰۸، ۳۵۹ و ۴۹۵ ق. آ. د. م) بر این اساس، دعوا در یک مفهوم وضعیت ناشی از نوعی عدم قطعیت حقوقی بین طرفین آن است که در مرجع دادخواهی مطرح شده و اشخاصی که خود یا نماینده قانونی آنان در نقش یکی از طرفین دعوا در آن دخالتی نداشته‌اند، به عنوان ثالث شناخته می‌شوند. بر این بنیاد، اگر به حقوق اشخاص ثالث در جریان دادرسی خللی وارد شود، می‌تواند به عنوان شخص ثالث در دادرسی مداخله نمایند (مواد ۱۳۰ و ۱۳۵ ق. آ. د. م) و اگر به این حقوق پس از صدور هرگونه رأی خللی وارد گردد، قانون حق اعتراض شخص ثالث را برای آنها در مواد ۴۱۷ تا ۴۲۵ ق. آ. د. م پیش‌بینی نموده است.

اما اگر به واسطه عملیات اجرایی یک رأی به حقوق شخص ثالث تعرضی شود، چه باید کرد؟ اگر بخواهیم منتظر اعمال آثار نسبی بودن رأی در برابر ثالث باشیم، از آنجا که توقیف مال غیر در رأی منصوص نگردیده، حقوق ثالث تأمین نمی‌گردد؛ از این رو، مقنن در این فرض امکان اعتراض به این عملیات اجرایی (اعم از توقیف و فروش) را در مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ ق. آ. د. م پیش‌بینی نموده است که به «اظهار حق ثالث» و «شکایت شخص ثالث» تقسیم می‌شود. در این دو روش، فارغ از نسبیت رأی و ماهیت دعوا، تنها در خصوص اقداماتی که در جریان اجرای رأی انجام می‌شود، اگر به حقوق شخص ثالث تعرضی شود، وی می‌تواند با اتکا به اصل رعایت حقوق دفاعی به این قبیل اقدامات اعم از توقیف، بازداشت، مزایده و فروش اموال

۱. برای مطالعه بیشتر رک به: صالحی ذهابی، ۱۳۸۹، ص ۴۱-۷۱.

شکایت کند؛ چراکه در اینجا نه در جریان دادرسی و نه با صدور رأی که باید مقید به اصل نسبی بودن باشند، بلکه به واسطه اقدامات و عملیات اجرایی به حقوق و منافع یک شخص خلل وارد گردیده؛ حال آنکه هر اقدام تأثیرگذار بر این حقوق و منافع باید با مشارکت تأثیرپذیرنده و رعایت حقوق دفاعی وی صورت پذیرد. در حقیقت اصل نسبی بودن رأی که موجب اثر سلبی آن در مقابل ثالث است، در فرض تعرض عملیات اجرایی به حقوق و منافع ثالث مطرح نیست؛ بلکه رعایت حقوق دفاعی ثالث است که ایجاب می‌کند وی از حق اعتراض و شکایت برخوردار باشد. براین اساس، اگر مستند شکایت رأی قطعی یا سند رسمی با تاریخ مقدم بر توقیف مال باشد، اعتراض شخص ثالث در قالب «اظهار حق ثالث» انجام می‌شود و مرجع اجرا به محض بیان این موارد از سوی معترض بدان ترتیب اثر می‌دهد؛ در غیر این صورت، یعنی وجود سند عادی یا وجود رأی قطعی و سند رسمی با تاریخ مؤخر یا هم‌زمان با تاریخ توقیف، اعتراض به شکل «شکایت شخص ثالث» در دادگاه مطرح می‌شود. بدیهی است اگر محکوم علیه به اجرای رأی نسبت به مال مصون از اجرا به استناد اینکه از جمله مستثنیات دین است، اعتراضی داشته باشد، به دلیل ثالث نبودن، موضوع اساساً در این بحث مطرح نمی‌گردد. (ر.ک به: ماده ۶۵ ق.ا.م و ماده ۵۲۳ ق.آ.د.م)

توجه به نسبی بودن اثر رأی و حقوق دفاعی مشخص می‌نماید در هر موردی که دعوا ناظر به یک مال معین بوده و توقیف آن مال نیز یا به عنوان محکوم به، یا به عنوان موضوع خواسته مورد تأمین میسر باشد، (مواد ۱۲۲ و ۱۲۸ ق.آ.د.م) اگر شخص ثالثی بر آن مال ادعای حقی کند، اجرای رأی ناظر به حق عینی مدعی موجب تعدی از اثر نسبی رأی نسبت به ثالث می‌گردد و ذی‌نفع باید به آن تصمیم به عنوان شخص ثالث اعتراض نماید؛ ولی اگر حق مورد ادعای مدعی و اجرای متعاقب آن دینی باشد و براین اساس، مالی از اموال محکوم علیه یا خوانده مورد توقیف یا تأمین قرار گیرد، از آنجاکه دارایی و اموال محکوم علیه یا خوانده مورد تعدی قرار می‌گیرد، رعایت حقوق دفاعی ثالث مدعی حق به وی حق شکایت شخص ثالث وفق ماده ۱۴۷ ق.ا.م اعطا می‌نماید. تفاوتی هم از این جهت میان نوع تصمیم مبنای توقیف از حیث رأی یا قرار- بدان نحو که در بند آتی تبیین می‌شود- نیست.

بنابراین شکایت شخص ثالث یعنی شکایت شخصی غیر از محکوم‌له و محکوم‌علیه نسبت به توقیف و فروش مالی از اموال محکوم‌علیه به استناد دلیلی غیر از سند رسمی یا رأی قطعی دادگاه با تاریخ مقدم. این شکایت از «اظهار حق ثالث» موضوع ماده ۱۴۶ ق.ا.ا.م و «اعتراض شخص ثالث» موضوع مواد ۱۲۲، ۱۲۸ و ۴۱۷ به بعد ق.آ.د.م و مواد ۴۴ و ۶۱ ق.ا.ا.م و به‌طور کلی در هر موردی که عین معین موضوع تصمیم قضایی است، متمایز است و صرفاً نسبت به عملیات اجرایی (اعم از توقیف و فروش) انجام می‌شود که در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. گستره شکایت شخص ثالث

در هر مورد که تصمیمی منتهی به عملیات اجرایی شود، می‌توان نسبت به اقدامات انجام‌شده در صورت تعرض به حقوق شخص ثالث شکایت کرد. براین اساس، نسبت به اقدامات اجرایی ناشی از کلیه آرای لازم‌الاجرا، قابلیت شکایت شخص ثالث وجود دارد؛ خواه این رأی قطعی باشد، مانند رأیی که یا به‌واسطه نصاب خواسته یا سپری شدن مهلت طرق عادی شکایت از آرا و خواه به‌جهت صدور از مرجع قضایی بالاتر وصف قطعیت یافته، یا همچون رأی صادره در دعوی تصرف عدوانی وفق ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م که قبل از قطعیت قابل اجراست، عملیات اجرایی انجام شود. همچنین امکان شکایت نسبت به اقدامات اجرایی رأیی که دستور اجرای موقت آن وفق ماده ۴۱۷ قانون تجارت صادر شده است نیز وجود دارد؛ حتی اگر این رأی لازم‌الاجرا از نوع قرار باشد؛ مانند قرار تأمین خواسته موضوع ماده ۱۰۸ ق.آ.د.م، صرف‌نظر از آنکه از دادگاه حقوقی صادر شود یا در مرجع قضایی کیفری. (ماده ۷۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸) مهم آن است که در نتیجه عملیات اجرایی توقیف یا فروش مال، تعرضی به حقوق ثالث صورت گیرد.

باین‌وجود، در تأمین خواسته اگر مورد خواسته عین معین باشد، از آنجاکه تأمین این عین مورد ادعا براساس قرار تأمین خواسته، نه عملیات اجرایی انجام می‌شود، مورد از شمول شکایت ثالث به‌دلیل نقض اصل نسبیت رأی خارج گردیده و مدعی حق نسبت به آن عین معین

باید به قرار تأمین خواسته به‌عنوان شخص ثالث اعتراض کند. (مواد ۱۲۲ و ۱۲۸ ق. آ. د. م.)^۱ در امکان شکایت شخص ثالث فرقی میان شکایت نسبت به مال توقیف‌شده و به‌فروش‌رفته نیست؛ (ماده ۱۴۷ ق. ا. ا. م) اگرچه در مورد دوم ثالث باید حق خود را به طرفیت ذی‌نفعان اجرا و خریدار اجرایی طرح نماید که در بطن آن «استرداد مال»^۲ (در صورت بقای مال) نهفته است.

نکته شایان ذکر اینکه اصولاً نباید تفاوتی میان آرای صادره در امور ترافیعی و حسبی باشد؛ اگرچه در مورد اخیر به‌نظر می‌رسد باید میان توقیف برای حفظ یا فروش و سایر توقیف‌ها در راستای اجرای یک تصمیم حسبی تمایز قائل شد و مورد نخست را مشمول مواد ۴۰ و ۴۴ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹^۳ پیرامون صلاحیت دادگاه امور حسبی نسبت به بازنگری در تصمیم خود دانست و مورد دوم را علی‌الاصول تابع مقررات مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ ق. ا. ا. م قلمداد کرد. (ذبحی، ۱۳۸۹، ص ۹۰-۹۱)

از آنجاکه آرای کیفری ناظر به ضرر و زیان خصوصی از حیث اجرا تابع ق. ا. ا. م است (ماده ۳۶ آیین‌نامه قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ با اصلاحات بعدی)^۴ و در نتیجه ممکن است به‌واسطه اقدامات اجرایی (جایی که عین مال موضوع تصمیم نبوده یا امکان توقیف عین مال وجود ندارد) حق ثالثی مورد تعدی قرار گیرد، موضوع مشمول «شکایت شخص ثالث» خواهد بود. باین‌وجود، در موارد دیگر نیز این احتمال وجود دارد که

۱. برای دیدن نظریه‌ای که ظاهراً قرار تأمین خواسته را نیز قابل شکایت از سوی ثالث می‌داند ر. ک به: نظریه شماره ۷/۷۹۲۶ مورخ ۱۳۷۷/۱۲/۱ (مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات حقوقی، ۱۳۸۸، ص ۳۳۴-۳۳۵، پاورقی شماره ۱-ز)
۲. در حقوق ما حسن‌نیت یا سوءنیت خریدار اجرایی مانع استرداد مال نیست و این تنها بقا یا عدم بقای آن است که در قاعده مثلی و قیمی نمود یافته و حسب مورد خریدار و محکوم‌علیه را متعهد به دادن عین مال یا مثل یا قیمت آن می‌کند. برای مطالعه جایگاه حسن‌نیت در حقوق ایران ر. ک به: محسنی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۳-۲۳۵.
۳. ماده ۴۰ قانون امور حسبی: «هرگاه دادگاه رأساً یا برحسب تذکر به خطای تصمیم خود برخورد، در صورتی که آن تصمیم قابل پژوهش نباشد، می‌تواند آن را تغییر دهد.» ماده ۴۱: «تصمیمی که در زمینه درخواستی به‌عمل آمده است، تغییر آن هم محتاج به درخواست است.»
۴. «اجرای احکام مربوط به ضرر و زیان ناشی از جرم وفق قانون اجرای احکام مدنی [...] توسط واحد اجرای احکام کیفری همان حوزه انجام می‌شود.»

در نتیجه احکام و دستورهای دادسرا و دادگاه کیفری ناظر به رد مال مسروقه و یا رد اصل مال مورد کلاهبرداری، به حقوق ثالث تجاوز شود که موضوع مشمول مواد ۹ و ۱۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ خواهد بود. در این فرض نیز صرفاً در صورتی که حکم به رد مال در مورد عین مال اجرایی نبوده و استیفای مثل یا قیمت مال از اموال محکوم علیه مطرح شود، موضوع در قلمرو شکایت ثالث قرار می‌گیرد.

در مورد قرار دستور موقت موضوع ماده ۳۱۰ ق. آ. د. م از آنجا که انجام یا عدم انجام یک کار یا توقیف یک مال در نتیجه یک رأی انجام می‌شود، نه عملیات اجرایی، به نظر می‌رسد به دلیل نقض اصل نسبی بودن رأی، مدعی صرفاً از حق اعتراض شخص ثالث وفق مواد ۴۱۷ ق. آ. د. م برخوردار است و در صورت نبود عملیات اجرایی قادر به طرح شکایت شخص ثالث نیست.^۱

بنابراین باید تأکید کرد قلمرو شکایت ثالث اجرایی بسیار وسیع است و در هر موردی که احتمال نقض حقوق ثالث به موجب اقدامات اجرایی در نتیجه یک تصمیم در میان است و مال معینی نیز به واسطه یک تصمیم قضایی مورد توقیف قرار نمی‌گیرد، امکان شکایت در آیین و فرایندی خاص وجود خواهد داشت؛ حتی اگر این تصمیم از مرجع غیر دادگستری صادر شود؛ مانند اجرای تصمیم مالیاتی وفق ماده ۲۱۶ قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۶۶.^۲

۳. حقوق ادعایی ثالث بر مال مورد اجرا

تنها منبع اجرا، رأی است؛ از این رو حقی که برپایه وضعیت حقوقی منشأ دعوا برای محکوم له شناسایی شده و موضوع رأی قرار گرفته، معیار تشخیص حق ادعایی متداعیین بر محکوم به است. مرحله اجرا که در امتداد دعوای طرح شده و رأی نتیجه آن می‌آید، به طور طبیعی آثار همان رابطه است. بنابراین شناسایی حق مبنایی دعوا برای محکوم له در یک دعوای عینی که به استیفای حقوق محکوم له از عین موضوع حق منتهی می‌شود و یا صدور قرار تأمین

۱. برای مطالعه درباره اصل نسبی بودن رأی و دستور موقت رک. به: نهرینی، ۱۳۹۰، ص ۱۸۴.

۲. «مرجع رسیدگی به شکایات ناشی از اقدامات اجرایی راجع به مطالبات دولت از اشخاص، اعم از حقیقی یا حقوقی که طبق مقررات اجرایی مالیات‌ها قابل مطالبه و وصول می‌باشد، هیئت حل اختلاف مالیاتی خواهد بود.»

که خواسته را با توقیف مالی از اموال طرف مقابل در حاشیه امنیت قرار می‌دهد، ممکن است با شکایت اشخاص ثالثی که مدعی حقی بر مال توقیف شده هستند، مواجه شود. تفاوتی میان حق عینی و حق دینی ثالث نسبت به مال مورد اجرا نیست و به نظر می‌رسد در هر دو مورد ثالث حق دارد نسبت به تعارض عملیات اجرایی انجام شده با حقوق خود شکایت کند. باین وجود، مقنن همچون فرضی که مال معین موضوع یک تصمیم قضایی است (مانند مواد ۱۲۲ و ۱۲۸ ق. آ. د. م)، به حضور ثالث در جریان توقیف و تصرف وی بر مال مورد تقاضای توقیف در راستای حمایت از اماره تصرف در مواد ۴۴ و ۶۱ ق. آ. ا. م توجه داشته است. براین اساس، اگر عین محکوم به در اختیار شخصی غیر از محکوم علیه باشد و وی در لحظه توقیف نسبت به آن ادعای حقی اعم از عین یا منفعت نماید، موضوع به دلیل تعارض رأی با تصرف مالکانه مدعی و عدم تحقق توقیف، از شمول شکایت شخص ثالث، خارج شده و مطابق مواد ۴۴ و ۶۱ این قانون ناظر به ماده ۴۱۷ ق. آ. د. م مورد رسیدگی قرار می‌گیرد؛ (شمس، ۱۳۷۷، ص ۴۸-۴۹؛ مهاجری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۶۹)؛ چراکه شکایت شخص ثالث اصولاً ناظر به ادعای حق غیر مستند به سند رسمی یا رأی قطعی مسبوق بر تاریخ توقیف دادگاه است و در مورد ماده ۴۴ و ۶۱ ق. آ. ا. م، رأی برخلاف اماره تصرف ثالث که وفق ماده ۳۱ و ۳۵ قانون مدنی دلیل مالکیت متصرف است، صادر گردیده و مال هنوز توقیف نشده تا بتوان براین اساس نسبت به آن شکایت کرد.

بنابراین حق ادعایی ثالث در دعوی شکایت ثالث نسبت به عملیات اجرایی اگرچه می‌تواند اعم از حق عینی اصلی و تبعی و هر حق دیگری باشد و دادگاه مکلف است به‌طور کامل به وجود، زوال و انتقال آن با دلایل ابرازی و دلایل قابل ارائه قانونی رسیدگی کند، ولی حضور شخص ثالث در لحظه توقیف و ادعای حق وی، در توصیف نوع دادخواهی او مؤثر بوده و باید مطابق قواعد عمومی با طرح دعوی اعتراض شخص ثالث وفق مقررات آیین دادرسی مدنی در دادگاه صالح ادعای خود را ثابت کند. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بنابر این تحلیل باید تأکید کرد حقوق مورد ادعای ثالث در شکایت شخص ثالث و اعتراض شخص ثالث متفاوتند؛ از یک سو در اولی ثالث مدعی تنافی عملیات اجرایی رأی با حقوق خود است و در دومی، ثالث با اعلام عدم قابلیت انتساب رأی به خود، به بیان حق انجام شده

توسط دادگاه اعتراض می‌کند؛ از سوی دیگر، در شکایت شخص ثالث - صرف نظر از نوع حق بیان شده در رأی - اقدام ثالث در جهت احقاق حقوق مالی مورد توقیف انجام می‌شود، حال آنکه در اعتراض شخص ثالث هرگونه خلل به حقوق ثالث که از اثر نسبی رأی تجاوز کند، مورد توجه است. این ویژگی شکایت شخص ثالث موجب می‌شود تا دادگاه برخلاف دعوای اعتراض شخص ثالث که در آن رسیدگی صرفاً ناظر به الغای اثر مخل حقوق ثالث است، به تمام وجوه مرتبط با وجود حق مورد ادعا در شکایت رسیدگی کند. به عنوان نمونه، دادگاه در این شکایت می‌تواند به مالک بودن یا نبودن ثالث نسبت به مورد توقیف (با فروش) بپردازد، حتی اگر دلیل مستند شکایتش سند عادی از ید پیشین با تاریخ مقدم باشد.

توقیف اموال، اقسام و نحوه آن

میان توقیف مال با شکایت شخص ثالث ارتباط تنگاتنگی وجود دارد؛ به نحوی که اگر مال ثالث مورد توقیف (و در نتیجه در برخی موارد مورد فروش) قرار نگیرد یا اینکه توقیف نتیجه مستقیم یک تصمیم قضایی باشد، طرح شکایت شخص ثالث منتهی است. توقیف - وابسته به اقسام و نحوه انجام آن - گاه موجب توقیف وضعیت مالکیت حقوقی مال نسبت به مالک آن می‌گردد و در برخی مواقع مال به صورت مادی و عینی توقیف می‌شود. این انواع توقیف اگرچه در تبیین تمایز میان این شیوه شکایت و اعتراض شخص ثالث مؤثر نیست، ولی شناخت آن موجب روشن شدن موارد قابل شکایت از سوی شخص ثالث می‌گردد. براین اساس، بایسته است در این بند مفهوم حقوقی و مادی توقیف و سرانجام اقسام و نحوه آن مورد بررسی قرار گیرد.

۱. مفهوم توقیف

توقیف در لغت به معنای «بازداشتن» و «بازداشت» است. توقیف مال در اصطلاح حقوقی به معنای سلب آزادی تصرفات مالک در آن است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ش ۵۳۳۴) در بحث ما توقیف به معنای فوق در مقام اجرای حکم یا قرار مدنظر است که در نتیجه آن، تصرفات مالک که به زیان ذی‌نفع باشد، ممنوع می‌گردد. این توقیف در اموال منقول و غیرمنقول به توقیف مادی و حقوقی تقسیم می‌شود. از دقت در مقررات اجرای احکام مدنی

راجع به توقیف (مواد ۴۹ تا ۱۱۲) این گونه استنباط می‌شود که توقیف در اموال منقول، ظهور در توقیف مادی و عینی مال دارد؛ به نحوی که مال از تصرف متصرف خارج گردیده و تحت محافظت شخصی معین به نام «امین» قرار می‌گیرد. (ماده ۶۱ به بعد ق.ا.ا.م، به ویژه ماده ۷۷) در مقابل، در مورد اموال غیرمنقول وضع چنین نیست و توقیف منتهی به بازداشت وضعیت حقوقی مالکیت مال نسبت به مالک می‌شود. در این اموال نیز باید میان اموالی که سابقه ثبتی دارند و اموالی که چنین نیستند، تمییز قائل شد. در مورد نخست نیز اگر جریان ثبتی ملک پایان یافته باشد، توقیف با ثبت مراتب در دفتر املاک انجام می‌گیرد؛ اگر این مال در جریان ثبت باشد، توقیف با ثبت در دفتر املاک بازداشتی و پرونده ثبتی صورت می‌پذیرد. (ماده ۱۰۰ ق.ا.ا.م) در مورد دوم، این مال همچون اموال منقول توقیف می‌شود، مشروط بر آنکه یا محکوم علیه در آن تصرف مالکانه داشته باشد و یا به موجب حکم نهایی مالک آن شناخته شده باشد؛ اگرچه در صورت عدم صدور حکم نهایی نیز مقنن اجازه توقیف مال را به محکوم له داده است؛ در این صورت عملیات اجرایی (مانند آگهی مزایده و فروش) تا زمان صدور حکم نهایی متوقف می‌ماند. (ماده ۱۰۱ ق.ا.ا.م) در این موارد توقیف به شکل حقوقی انجام می‌شود و مال از تصرف متصرف خارج نمی‌گردد. با این وجود، این کار موجب توقیف منافع مال می‌شود. (ماده ۱۰۳ ق.ا.ا.م)

پس از توقیف، هرگونه نقل و انتقال اعم از قطعی، شرطی و رهنی نسبت به مال توقیف شده باطل و بی‌اثر است. (ماده ۵۶ ق.ا.ا.م) شیوه توقیف در هر دو نوع توقیف مال منقول و غیرمنقول و نیز توقیف مادی و حقوقی با توجه به حق مبنای توقیف متفاوت است که در ذیل بررسی می‌شود.

۲. اقسام و نحوه توقیف

توقیف ممکن است در نتیجه ادعای حق عینی بر یک مال یا در نتیجه حق دینی بر مدیون انجام شود.^۱ در ادعای حق دینی، دارایی مدیون (محکوم علیه) به طور کلی مورد توجه قرار

۱. حقی که شخص بر اشیا دارد، از دو طریق قابل اعمال است: یا از مال مورد نیاز به طور مستقیم بهره‌برداری می‌کند، یا آن را به وسیله دیگران به کار می‌برد. بر همین مبنا، حقوق مالی را به دو گروه عینی و دینی تقسیم می‌کنند؛ حق

می‌گیرد؛ از این رو مالی که تقاضای توقیف آن می‌شود، ممکن است وثیقه دینی قرار گرفته باشد و یا در مقابل طلب دیگری توقیف شده باشد که در این صورت، به درخواست محکوم‌له مازاد ارزش آن توقیف می‌شود. این توقیف در صورت فک وثیقه یا رفع توقیف اصل مال، خودبه‌خود به توقیف اصل مال تبدیل می‌شود. (ماده ۵۴ ق.ا.ا.م.) همچنین مال مورد تقاضای توقیف ممکن است خارج از محل سکونت یا محل کار محکوم‌علیه باشد که در این صورت، اگر دلایل و قرائن کافی برای احراز مالکیت او در دست باشد، توقیف می‌شود. (ماده ۶۲ ق.ا.ا.م.) در موردی که مال در محل سکونت محکوم‌علیه باشد که در آن وی و همسرش زندگی می‌کنند، معیار تشخیص مالکیت، استفاده اختصاصی معمولی و عادی هریک از آنان است و باقی اموال، مشترک میان آن دو محسوب شده و نصف آن حسب مورد قابل توقیف می‌باشد. (ماده ۶۳ ق.ا.ا.م.)

اگر مال در محل در بسته‌ای باشد که محکوم‌علیه از باز کردن آن خودداری می‌کند، دادورز با حضور مأمور نیروی انتظامی (ماده ۱ قانون نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۹ ناظر بر مواد ۱۳ و ۶۴ ق.ا.ا.م.) یا دهبان محل آنجا را باز نموده و مال را توقیف می‌کند. اگر کسی در این محل حضور نداشته باشد، این قبیل اقدامات باید با حضور نماینده دادستان یا دادگاه محل انجام شود (ماده ۶۴ ق.ا.ا.م.)

تألیفات، تصنیفات و ترجمه‌های چاپ‌نشده با رضایت پدیدآورنده حسب مورد و در صورت فوت او با رضایت ورثه یا قائم‌مقام وی توقیف می‌شود. (تبصره ماده ۶۴ ق.ا.ا.م.) همچنین اموال ضایع‌شدنی و اموالی که توقیفشان مستلزم هزینه نامتناسب یا کسر فاحش قیمت باشد نیز توقیف می‌شوند؛ ولی فوراً پس از تهیه باید صورتی از آنها ارزیابی شده و با تصویب دادگاه، بدون رعایت تشریفات توقیف و مزایده به فروش برسند. (ماده ۶۶ ق.ا.ا.م.)

عینی سلطه‌ای است که مالی را به‌طور کامل یا ناقص در اختیار شخصی قرار می‌دهد و از رابطه مستقیم و قابل استناد در برابر هر شخص دیگر ناشی می‌شود؛ پس این حق دو رکن اصلی دارد: ۱. شخصی که صاحب حق است؛ ۲. مالی که موضوع حق است. حق دینی حقی است که شخص بر دیگری پیدا می‌کند و می‌تواند از او انتقال و تسلیم مال یا انجام کاری را بخواهد. در این فرض، صاحب حق تنها به‌وسیله مدیون و به‌طور غیرمستقیم با اموال خارجی ارتباط پیدا می‌کند؛ از این رو این حق سه رکن دارد: ۱. صاحب حق یا طلبکار؛ ۲. مدیون حق یا بدهکار؛ ۳. موضوع حق یا دین. (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ص ۲۳-۲۵)

توقیف مال محکوم‌علیه که نزد شخص ثالث است یا توقیف طلب وی از اشخاص ثالث با ارسال اخطاری در باب توقیف مال و یا طلب و میزان آن به پیوست رونوشت اجراییه به شخص ثالث انجام می‌شود. (مواد ۸۷ و ۹۰ ق.ا.م) اگر این مال عین معین یا وجه نقد یا طلب حال باشد، شخص ثالث باید در صورت مطالبه آن را به دادورز بدهد و رسید دریافت کند. (ماده ۸۹ ق.ا.م) توقیف حقوق مستخدمین دولت یا مؤسسات وابسته به دولت نیز با ابلاغ به سازمان مربوط به میزان ربع یا ثلث آن ممکن است. (ماده ۹۷ ق.ا.م) توقیف عواید یک‌ساله مال غیرمنقول در صورت رضایت محکوم‌له بدون توقیف عین ملک انجام می‌شود. همچنین از محصولات املاک و باغ‌ها به میزان دوسوم قابل توقیف است. (مواد ۲۵۴ تا ۲۵۷ ق.آ.د.م ناظر به ماده ۱۰۴ ق.ا.م) در توقیفی که برپایه یک حق عینی نسبت به مال معین انجام می‌شود، عین آن مال موضوعیت دارد؛ از این رو، بسته به غیرمنقول یا منقول بودن آن، مالکیت آن مال (توقیف حقوقی) یا عین آن (توقیف مادی) بازداشت می‌گردد.

بنابر آنچه گفته شد، اگر خواسته ناظر به مال معینی باشد که یا در پی دستور موقت از انتقال آن جلوگیری شده یا به واسطه رأی دادگاه استحقاق محکوم‌له بر آن احراز گردیده یا به طریقی تأمین همچون تأمین خواسته محفوظ شده است، از آنجاکه این وضعیت در نتیجه تصمیم دادگاه ایجاد می‌شود، نه عملیات اجرایی ناشی از ادعای یک حق دینی، شخص ثالث مدعی حق بر آن مال نمی‌تواند با شکایت شخص ثالث ادعای خود را ثابت کند؛ در نتیجه ناگزیر است از طریق دعوای اعتراض شخص ثالث به رأی دادگاه اعتراض نماید. جلوه‌ای از این دیدگاه را در مواد ۱۲۲ و ۱۲۸ ق.آ.د.م در باب تأمین خواسته عین معین می‌توان دید که براساس آن اگر توقیف عین معین ممکن باشد و یا در ورشکستگی چنانچه عین معین توقیف شده مورد ادعای متقاضی تأمین باشد، حسب مورد توقیف مال دیگری غیر از آن عین ممنوع بوده و در ورشکستگی، درخواست‌کننده تأمین بر سایر طلبکاران حق تقدم خواهد داشت. این لزوم تأمین عین معین و حق تقدم در دعوای ورشکستگی چیزی غیر از اثر مستقیم ناشی از حق عینی بر مال نیست و به نظر می‌رسد حکم مقنن مخصوص دعوای ورشکستگی نیست. در این فرض نیز بدان‌سان که تحلیل شد، اگر ثالثی بر توقیف انجام‌شده ادعای حقی بنماید، باید به قرار تأمین خواسته در

دادگاه اعتراض کند، نه اینکه به عملیات اجرایی در دادگاهی که اجرا را انجام می‌دهد، شکایت کند.

بنابراین، نوع توقیف وابسته به نوع حقی که براساس آن انجام می‌شود، می‌تواند بر شیوه دادخواهی قابل اعمال مؤثر باشد؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت جز در مورد ادعای حق عینی بر یک مال، در هر موردی که مالی در نتیجه عملیات اجرایی توقیف می‌شود، شخص حق شکایت ثالث خواهد داشت. در این امر تفاوتی بین مال منقول یا غیرمنقول نیست.

آیین دادرسی شکایت شخص ثالث

همان‌طور که گفته شد، شکایت شخص ثالث هم از جهت مفهوم و مبانی، گستره و نوع حق مورد ادعای ثالث و هم از منظر نوع توقیف انجام گرفته بر مال، متمایز از اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی بوده و ناظر به عملیات اجرایی رأی، اعم از توقیف و فروش است. از این رو، باید تأکید کرد که از آیین دادرسی ویژه‌ای بهره می‌برد. این آیین دادرسی از جهت مرجع صالح، تشریفات دادرسی، امکان طرح دعاوی طاری، رسیدگی به دلایل و سرانجام، تصمیم دادگاه و قابلیت شکایت از آن، متفاوت از آیین دادرسی دعوی اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی است که در این بند مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. مرجع صالح به رسیدگی

اجرای رأی و صدور اجراییه اصولاً برعهده دادگاه نخستینی است که آن را صادر نموده؛ هرچند حکم مورد اجرا از مرجع تجدیدنظر صادر شده باشد. (ماده ۵ ق.ا.ا.م و ماده ۴۰ آیین‌نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱) در نتیجه شکایت شخص ثالث نیز در این دادگاه مطرح می‌شود. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۰-۱۰۱؛ مهاجری، ۱۳۸۴، ص ۱۹۲).

شعبه سوم دیوان عالی کشور نیز در رأی شماره ۳/۶۴ مورخ ۱۳۷۱/۲/۱۲ خود همین دیدگاه را تأیید کرده است: «همان‌طور که از طرف دادگاه حقوقی یک اظهار نظر شده، اختلافات ناشی از اجرای احکام راجع به دادگاهی است که حکم توسط آن دادگاه اجرا می‌شود و رسیدگی به شکایت شخص ثالث نسبت به اموال توقیف شده با توجه به مادتين ۱۴۶ و ۱۴۷ ق.ا.ا.م با همان

دادگاه می‌باشد.» (بازگیر، ۱۳۸۰، ص ۷۵) باین‌حال، ممکن است اجرای رأی وفق ماده ۲۰ ق.ا.م.^۱ به دادگاهی دیگر نیابت داده شود که در این صورت به نظر می‌رسد حل این اختلافات و اشکالات ناشی از اجرای نیابت با دادگاه نیابت‌گیرنده باشد؛ چه اینکه اجرای رأی توسط این دادگاه انجام می‌شود. شعبه نخست دیوان عالی کشور در رأیی به‌موجب دادنامه شماره ۱۷۲-۱۳۲۲/۸/۲۲ نیز همین نظر را تأیید نموده است. (متین دفتری، ۱۳۴۷، ص ۲۶۸-۲۶۹)^۲ در این صورت دادگاهی که اجرا را انجام داده و به اشکالات در جریان اجرا رسیدگی می‌کند، دادگاهی غیر از دادگاه صادرکننده رأی و اجراییه است؛ امری که در هر صورت قابل مقایسه با دادگاه صالح برای رسیدگی به دعوای اعتراض شخص ثالث نیست؛ در دعوای اعتراض شخص ثالث اصلی دادگاهی برای رسیدگی صالح است که رأی قطعی معترض‌عنه را صادر نموده (ماده ۴۲۰ ق.آ.د.م) و در اعتراض شخص ثالث طاری، دادگاهی صلاحیت رسیدگی دارد که دعوا در آنجا مطرح است و اگر درجه این دادگاه پایین‌تر از دادگاه صادرکننده رأی معترض‌عنه باشد، دادگاهی مرجع رسیدگی است که رأی اخیر را صادر نموده است. (ماده ۴۲۱ ق.آ.د.م)

۲. آغاز نمودن دعوا و رسیدگی دادگاه

اگرچه شکایت شخص ثالث در مرحله اجرای رأی نیز همچون دعوای اعتراض شخص ثالث با ابتکار عمل ذی‌نفع ثالث آغاز می‌شود و تابع اصل مقرر در ماده ۲ ق.آ.د.م است^۳ و در

۱. «هرگاه تمام یا قسمتی از عملیات اجرایی باید در حوزه دادگاه دیگری به‌عمل آید، مدیر اجرا انجام عملیات مزبور را به قسمت اجرای دادگاه آن حوزه محول می‌کند.»

۲. «برحسب ماده ۴۳ قانون آیین دادرسی مدنی [سال ۱۳۱۸ که عیناً در ماده ۲۶ قانون اجرای احکام مدنی از سر گرفته شده است] اختلافات ناشیه از اجرای احکام راجع به دادگاهی است که حکم به توسط آن دادگاه اجرا می‌شود. بنابراین، اگر کسی به خواسته خانه واقع در اصفهان به ارزش مبلغی با خسارات بر کس دیگر به‌عنوان اعتراض بر عملیات اجرایی در دادگاه شهرستان اقامه دعوا کند و توضیح دهد که از دادگاه استان تهران حکم و اجراییه‌ای علیه پدر خواهان و حقانیت خوانده صادر گردیده و دادگاه شهرستان تهران دستور اجرا داده و در نتیجه، اجرای دادگستری اصفهان به دستور دادگاه شهرستان تهران مزبور را که متعلق به من است، توقیف و حکم به خسارت را تقاضا کند، در این صورت چون اجرای حکم به‌وسیله دادگستری اصفهان بوده، دادگاه صلاحیت‌دار اصفهان، صلاحیت رسیدگی خواهد داشت، نه دادگاه شهرستان تهران.»

۳. درباره این اصل استثنائات وارد بر آن رک. به: محسنی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۰ به بعد.

هر دو، مقنن برای اعتراض مهلت و زمان معین ننموده، اما شیوه شکایت تابع قاعده عمومی لزوم تقدیم دادخواست مذکور در ماده ۴۸ ق.آ.د.م نیست و «شکایت شخص ثالث در تمام مراحل بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی و پرداخت هزینه دادرسی رسیدگی می‌شود.» (ماده ۱۴۷ ق.ا.ا.م) براین اساس، به شکایت شخص ثالث حتی در صورتی که به شکل یک شکواییه یا درخواست و تقاضا به دادگاهی که اجرا توسط آن انجام می‌شود، تقدیم شده باشد، بدون پرداخت هزینه دادرسی رسیدگی می‌شود؛ اگرچه در عرف دادگاه‌ها هنگامی که درخواستی ابتدائاً (نه در جریان رسیدگی به یک دعوا) به دادگستری داده می‌شود، در قالب دادخواست که حاوی ستون‌ها و مشخصات لازم است، تهیه و تقدیم می‌گردد.

به نظر می‌رسد با توجه به بخش دوم ماده ۱۴۷ ق.ا.ا.م که بیان داشته «مفاد شکایت به طرفین ابلاغ می‌شود و دادگاه به دلایل شخص ثالث و طرفین دعوی [...] رسیدگی می‌کند»، اعتراض شخص ثالث باید به طرفیت محکوم‌له و محکوم‌علیه رأی در حال اجرا طرح گردد؛ چنان‌که در دعوی اعتراض شخص ثالث اصلی در ماده ۴۲۰ ق.آ.د.م مقرر شده است.

عدم لزوم رعایت تشریفات در این دادرسی به معنای نادیده انگاشتن اصول دادرسی نیست؛ به‌ویژه آنکه احتمال سوءاستفاده یکی از طرفین از این نوع شکایت به واسطه تبانی با ثالث وجود دارد.^۱ براین بنیاد، علاوه بر اینکه مقنن تبانی ثالث برای شکایت را واجد وصف کیفری دانسته^۲، در ادامه ماده ۱۴۷ مقرر داشته است: «مفاد شکایت به طرفین ابلاغ می‌شود و دادگاه به دلایل شخص ثالث و طرفین دعوا به هر نحو و در هر محل که لازم بدانند، رسیدگی می‌کند.» باین حال «رسیدگی به دلایل ثالث و طرفین به هر نحو که لازم باشد»، مخالف اصل آمره^۳ مندرج در ق.آ.د. مبنی بر لزوم رسیدگی به دلایل در جلسه دادرسی است. به‌موجب مواد ۲۰۰ و ۲۰۱ این قانون، رسیدگی به دلایلی که صحت آن بین طرفین مورد اختلاف و مؤثر در تصمیم نهایی

۱. پیرامون مفهوم تشریفات و اصول دادرسی ر.ک به: محسنی، ۱۳۸۵ الف، ص ۹۹-۱۳۱.

۲. «قانون مجازات اشخاصی که برای بردن مال غیر تبانی می‌نمایند» مصوب ۳ مرداد ۱۳۰۷.

۳. «رسیدگی به دلایل در جلسه دادرسی و با دعوت اصحاب دعوا از قواعد آمره دادرسی و لازم‌الرعایه است.» رأی

شماره ۱۳۸۵-۴۳۳ در تاریخ ۱۳۷۱/۲/۲۶ شعبه ۳ دیوان عالی کشور، به نقل از: بازگیر، ۱۳۸۱، ص ۳۲.

باشد، در جلسه دادرسی به عمل می‌آید و دادگاه تاریخ و محل رسیدگی را به متداعیین اطلاع می‌دهد. در عمل دادگاه‌ها برای رعایت بهتر عدالت، ضمن صدور دستور ابلاغ مفاد شکایت ثالث به طرفین، به دفتر دادگاه دستور تعیین وقت رسیدگی را نیز می‌دهند. بنابر قاعده، بار اثبات ادعا نیز بر دوش مدعی است؛ (ماده ۱۲۵۷ قانون مدنی) اگرچه دادگاه مطابق اختیارات قانونی قادر به انجام هرگونه اقدام و تحقیق است. (ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م)

بنابر این تحلیل، برخلاف دعوی اعتراض شخص ثالث که ترتیب دادرسی آن مانند دادرسی نخستین است، (ماده ۴۲۱ ق.آ.د.م) شکایت شخص ثالث از جهت سند آغازگر رسیدگی، پرداخت هزینه دادرسی، تعیین وقت و جلسات دادرسی، رسیدگی به دلایل ثالث و طرفین و محل انجام این کار، جدا از قواعد عمومی است.

سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا می‌توان در دادرسی شکایت ثالث از عملیات اجرایی، دعاوی طاری نمود یا خیر؟ برای نمونه، آیا درپی شکایت ثالث در اجرای رأی به طرفیت محکوم‌علیه یا محکوم‌له، شخص اخیر می‌تواند دعوی تقابل به طرفیت معترض ثالث طرح کند یا اینکه ثالثی را به دعوا جلب نموده یا دادگاه اجازه ورود ثالث به دیگری بدهد و یا ثالث می‌تواند شکایت خود را با طرح دعوی اضافی تکمیل نماید؟

مقررات قانون اجرای احکام فاقد هرگونه حکمی در این باره است. به نظر می‌رسد بسته به اینکه این شیوه شکایت را تابع دعوی اعتراض شخص ثالث پیش‌بینی شده در مواد ۴۱۷ به بعد ق. آ. د. م بدانیم یا خیر، پاسخ متفاوت خواهد بود. در فرض نخست، از آنجاکه دادگاه در دعوی اعتراض شخص ثالث صرفاً به ورود یا عدم ورود اعتراض می‌پردازد، (ماده ۴۲۵ ق.آ.د.م) امکان طرح دعاوی طاری وجود نخواهد داشت؛ (شمس، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۴۷۸-۴۷۹) اما در فرض دوم، یعنی استقلال این شیوه شکایت از مقررات عام دعوی اعتراض شخص ثالث، چنین مانعی وجود نخواهد داشت. عدم تبعیت از قواعد عمومی دادرسی نیز به نظر مانع جدی نخواهد بود؛ چراکه از یک سو، در دعاوی تصرف عدوانی نیز که تابع تشریفات آیین دادرسی نیستند، مقنن به امکان طرح دعوی ورود ثالث تصریح نموده (ماده ۱۷۷ ق. آ. د. م ناظر به ماده ۱۶۹) و حقوق‌دانان به عدم تخصیص مورد به این دعوا اظهار عقیده کرده‌اند؛ (شمس، ۱۳۸۸، ص ۳۴۷،

ش ۶۵۳) از سوی دیگر، عمومیت منطوق و مفهوم مواد ۹۸، ۱۳۰، ۱۳۵ و ۱۴۱ ق.آ.د.م امکان طرح این دعوی در شکایت شخص ثالث را توجیه می‌کند.

با این حال به نظر می‌رسد از یک سو این استدلال که در دعوی اعتراض شخص ثالث به این دلیل که دادگاه صرفاً نسبت به رفع خلل رأی صادره بر حقوق ثالث رسیدگی می‌کند و آن قسمت از رأی را که مورد اعتراض قرار گرفته، نقض می‌نماید (ماده ۴۲۵ ق.آ.د.م) و در نتیجه، نمی‌توان دعوی طاری طرح نمود، در شکایت شخص ثالث قابل ارائه نیست، و از سوی دیگر، دفاع از امکان طرح این دعوی با عنایت به اینکه دعوی حاضر به منظور جلوگیری از صدور احکام متعارض و کشف بهتر حقیقت مطرح می‌شوند، فاقد توجیه است؛ به‌ویژه آنکه این دعوی موجب عدول از صلاحیت محلی دادگاه و بعضاً در مورد جلب و ورود ثالثی که در مرحله تجدیدنظر طرح شده‌اند، نقض اصل رسیدگی ماهیتی در دو درجه محسوب می‌شوند. به بیان دیگر، استقلال این شیوه شکایت از اعتراض شخص ثالث مذکور در قانون آیین دادرسی مدنی، تحلیل و استدلال دیگری را ایجاب می‌کند که ریشه در امکان و فایده عملی طرح این دعوی دارد. برای نمونه، شخص ثالثی که مدعی حقی نسبت به مال مورد توقیف و شکایت است، به راحتی می‌تواند به جای ورود شخص ثالث به دعوی در حال رسیدگی، دعوی خود را در دادگاه صالح طرح نماید. معترض ثالث نیز به راحتی می‌تواند ادعای اضافی خود را مستقلاً به مرجعی که اجرا توسط وی انجام می‌شود، تقدیم کند و نیازی به طرح دعوی اضافی نیست. از سویی، طرح دعوی متقابل از طرف محکوم‌علیه و محکوم‌له به طرفیت معترض ثالث، نیازمند حصول شرایط این دعا از جمله وجود ارتباط کامل یا وحدت منشأ میان دعوی شکایت ثالث و دعوی متقابل است و تحقق این شرایط از توجه به مفهوم ثالث ذی‌نفع، یعنی کسی که فاقد ارتباط با احدی از طرفین است، به نحوی که رأی و اجرا بر او اثر ندارد، ممتنع می‌نماید. از این رو، به نظر می‌رسد طرح این دعا از سوی محکوم‌علیه فاقد اثر عملی است؛ چراکه غالباً به نفع محکوم‌علیه است که به‌رروی محکومیت وی از محل آن مال تأمین گردد.

برخلاف دیدگاه آن دسته از نویسندگانی که طرح هرگونه دعوی طاری در شکایت شخص ثالث در مرحله اجرای رأی را مجاز اعلام می‌نمایند، (ذبحی، ۱۳۸۹، ص ۲۲) به نظر می‌رسد با

توجه به اینکه طرح شکایت شخص ثالث صرفاً به جهت رعایت حقوق دفاعی ثالث و جلوگیری از تضییع حقوق او، برخلاف اصل غیر قابل توقیف بودن اجرا (مستنبط از مواد ۱۴-۱۷ به ویژه ماده ۲۴ ق.ا.ا.م) در جریان اجرا می‌تواند دارای اثر تعلیقی باشد، باید آن را محدود به مواردی کرد که مشکل با طرح شکایت شخص ثالث برطرف نشده و امکان عملی نیز وجود دارد. براین بنیاد، به نظر می‌رسد تنها اگر شخصی بخواهد به نفع معترض و محکوم‌له وارد دعوا شود، بدون آنکه حقی مستقل برای خود بخواهد، عموم و اطلاق ماده ۱۳۰ ق.ا.د.م و فایده عملی آن در احقاق حق، مجوز آن باشد؛ همچنین در فرضی که محکوم‌له یا معترض ثالث با همین مقصود شخصی را به دادرسی جلب می‌کنند. (ماده ۱۳۵ ق.ا.د.م)

بنابراین، صرف نظر از امکان یا عدم امکان تحقق شرایط ویژه دعاوی طاری در شکایت شخص ثالث، طرح دعوی جلب و ورود ثالث اصلی و دعوی تقابل و اضافی با هدف مقنن در شکایت شخص ثالث هم‌خوانی نداشته و عملاً بی‌فایده می‌نماید.

۳. تصمیم دادگاه و امکان شکایت از آن

اگر در پی شکایت شخص ثالث، محکوم‌له از مال مورد توقیف عدول نموده و مال دیگری به جای آن معرفی کند، دادگاه از آن مال رفع توقیف نموده و مال جدید را توقیف می‌کند. در این صورت، شکایت شخص ثالث نیز موقوف می‌شود. (تبصره ماده ۱۴۷ ق.ا.ا.م)

از یک سو مقصود از موقوف شدن شکایت شخص ثالث روشن نیست و از دیگر سو، به نظر نمی‌رسد این معنا مرتبط با «توقیف دادرسی» باشد؛ چراکه اولاً توقیف باید موقت باشد و ثانیاً در فرض نبود اختلاف و رفع توقیف از مال مورد نزاع، از آنجا که «اختلاف حقوقی شرط دادرسی است» و این اختلاف است که در دادگاه به دعوا بدل می‌شود، هنگامی که نزاع، اختلاف و دعوا به واسطه انصراف توقیف‌کننده مال از آن از بین می‌رود، دعوی در میان نخواهد بود؛ در نتیجه دادرسی ساقط می‌شود. (محسنی، ۱۳۸۹، ص ۴۵)

بنابراین برخلاف نظر برخی که بایگانی نمودن دعوی اعتراض با یک دستور ساده را نیز ممکن دانسته‌اند، (مهاجری، ۱۳۸۴، ص ۲۰۱) باید از امکان موقوف شدن رسیدگی به واسطه سقوط دعوا دفاع کرد و دادگاه را ملزم به صدور «قرار سقوط دعوا» که قراری قاطع است،

دانست. از این قرار نمی‌توان در مراجع بالاتر شکایت کرد.

در غیر موردی که زوال دادرسی به واسطه زوال دعوا و رسیدگی حادث می‌شود، دادگاه پس از وصول شکایت ثالث و رسیدگی، نسبت به ادامه عملیات اجرایی ناظر به مال مورد توقیف قادر به اتخاذ دو نوع تصمیم میانی و پایانی است؛ «تصمیم میانی» دادگاه می‌تواند توقف عملیات اجرایی باشد که در مورد اموال منقول دادگاه می‌تواند با اخذ تأمین مقتضی، آن را صادر و مال را به معترض تحویل دهد. این تصمیم در قالب «قرار توقیف عملیات اجرایی» صادر شده و تا تعیین تکلیف نهایی پابرجا می‌ماند.^۱ صدور این قرار منوط به قوی بودن دلایل شکایت است. البته مقصود از قوی بودن دلایل شکایت در قانون مشخص نیست. به نظر می‌رسد همین‌که اثر دلیل «به نظر دادرسی به حدی برسد که اعمال قاعده حقوقی مورد نظر را توجیه کند، موضوع اثبات شده محسوب می‌شود.» (محسنی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۶)

با این حال به نظر می‌رسد برای صدور این قرار آوردن دلیلی که حقانیت مدعی را اثبات می‌کند، لازم باشد؛ چراکه در این صورت دادگاه می‌تواند تصمیم پایانی خود را اتخاذ کند. همین‌که دلیل در شرایط عادی متوقف نمودن عملیات اجرایی، از جمله ارزیابی و فروش مال توقیف شده یا تسلیم آن به خریدار اجرایی را از نظر دادرسی توجیه کند، کافی است. برای نمونه، ممکن است در دعوی معترض اسناد و مدارکی ابراز نماید که در شرایط عادی و معمولی دلیل حقانیت وی باشد؛ ولی اگر همان دلایل به طرف مقابل ابلاغ شود، ممکن است در برابر دلایل ابرازی محکوم‌له یا محکوم‌علیه تاب مقاومت نداشته باشد. در این فرض، دادگاه می‌تواند تا تعیین تکلیف نهایی قرار توقیف عملیات اجرایی را صادر کند. این قرار فوراً اجرا شده و با توجه به رویه محاکم و اقدام مشابه مقنن در سایر موارد همچون ماده ۴۹۳ ق.آ.د.م در باب داوری، به نظر قابل شکایت نمی‌باشد.

تصمیم دیگر دادگاه «رأی پایانی» است که در ماده ۱۴۷ ق.ا.ا.م از آن به «تعیین تکلیف نهایی

۱. ر.ک به: نظریه شماره ۶۴۶۴ مورخ ۱۳۷۶/۱۱/۱ اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضاییه (اگرچه در آن به لزوم یا عدم لزوم اخذ تأمین اشاره‌ای نشده است.) (مجموعه تفسیح شده قوانین و مقررات حقوقی، ۱۳۸۸، ص ۳۴۴، پاورقی شماره ۱-)

شکایت» تعبیر شده است. از تفسیر ادبی این عبارت باید پرهیز کرد و این تعیین تکلیف نهایی را در راستای هدف دادرسی، یعنی اجرای عدالت از طریق فصل اختلاف تعبیر نمود که به نظر جز با صدور رأی قاطع (اعم از حکم و قرار) محقق نمی‌گردد. (ماده ۲۹۹ ق.آ.د.م)

براین اساس، عدم تبعیت شکایت شخص ثالث از تشریفات آیین دادرسی مدنی به نظر منافاتی با لزوم صدور تصمیم واجد وصف قضایی دادگاه پس از ختم مذاکرات طرفین وفق مواد ۲۹۵ به بعد ق.آ.د.م ندارد. وصف قضایی این تصمیم، تعیین‌کننده تکلیف نهایی شکایت، هم خاتم رسیدگی و هم مشمول قاعده فراغ دادرس و اعتبار امر قضاوت شده است.

با این حال، مقنن در خصوص قابلیت شکایت از این رأی در مراجع ذیصلاح سکوت کرده است. در واقع معلوم نیست که اگر رأی صادره در دعوی شکایت شخص ثالث غیابی باشد، آیا محکوم علیه دعوی ابتدایی و یا محکوم له آن دعوا که در دعوی شکایت ثالث غایب بوده، می‌تواند از رأی صادره و اخواهی کند یا خیر؟ همچنین آیا باید برای محکوم علیه شکایت شخص ثالث حق تجدیدنظرخواهی قائل شد یا خیر؟ سرانجام اینکه آیا می‌توان نسبت به رأی صادره در این دعوا به طریقی از طرق فوق‌العاده شکایت، اعتراض نمود؟

فرض غیابی شدن رأی در این شکایت اگرچه به واسطه دخالت محکوم له و محکوم علیه در مرحله اجرا نادر است، اما تصور آن غیرممکن نیست؛ به‌ویژه آنکه امکان اجرای رأی غیابی در قوانین پیش‌بینی شده است. (ماده ۹ ق.ا.ا.م ناظر به تبصره ۲ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م)

علاوه بر اینکه ممکن است او در جریان دادرسی شکایت شخص ثالث نیز غایب باشد، این احتمال نیز وجود دارد که با توجه به استقلال ابلاغیه‌ها و سوابق آن در هر پرونده، مفاد شکایت شخص ثالث به دلیل عدم ابلاغ به توقیف‌کننده مال در روزنامه آگهی شده یا به وی ابلاغ قانونی گردد. در این صورت به نظر می‌رسد برای طرف دعوی غایب، حق و اخواهی محفوظ باشد.

باین وجود، برخلاف نظر برخی نویسندگان (ذبحی، ۱۳۸۹، ص ۲۳۴) با عنایت به عدول این دعوا از قواعد عمومی، و اخواهی وی را باید تابع شرایط عمومی و اخواهی دانست، نه دعوی شکایت شخص ثالث، و حکم ماده ۱۴۷ ق.ا.ا.م که مقرر داشته رسیدگی به شکایت ثالث در تمام مراحل بدون پرداخت هزینه دادرسی صورت می‌گیرد، مخصوص شخص ثالث است، نه

محکوم علیه غایب در این دعوا.

در خصوص امکان یا عدم امکان تجدیدنظرخواهی نسبت به رأی صادره در این شکایت اختلاف نظر جدی وجود دارد.^۱ اساس اختلاف از یک سو به پذیرش «اصل قطعیت آرا» یا رد آن و قبول «اصل رسیدگی دو درجه‌ای به رأی» برمی‌گردد و از سوی دیگر، ریشه این اختلاف را می‌توان در «ماهیت تصمیم دادگاه» در پی شکایت شخص ثالث جست؛ به نحوی که اگر تصمیم دادگاه ماهیتاً یک «تصمیم اداری» باشد، طبعاً قابل شکایت نخواهد بود. برخی نیز مبنای اختلاف را عدم تبعیت این روش شکایت از قواعد عمومی دادرسی دانسته و معتقدند از آنجا که نمی‌توان هزینه دادرسی خواسته را معین کرد، امکان تجدیدنظرخواهی فراهم نیست.^۲

به نظر می‌رسد با عنایت به تخصیص اکثر قاعده قطعیت آرا و گسترده بودن شمار مواردی که در مواد ۳۳۰ به بعد ق.آ.د.م تحت عنوان موارد قابل تجدیدنظر آمده، با توجه به عبارت «شکایت شخص ثالث در تمام مراحل [...]» در ماده ۱۴۷ ق.ا.ا.م، باید همچون عده‌ای از استادان (شمس، ۱۳۷۷، ص ۶۶-۶۷) به قابلیت تجدیدنظر رأی صادره در شکایت شخص ثالث نظر داد و از این دیدگاه دفاع کرد؛^۳ چراکه در غیر این صورت به نظر می‌رسد به کارگیری «در تمامی مراحل» از سوی مقنن در این ماده لغو خواهد بود. همچنین برخی حقوق دانان به کار بردن عبارت «تا تعیین تکلیف نهایی» را قرینه‌ای دیگر بر قابلیت تجدیدنظرخواهی دانسته‌اند.^۴ (ذبحی، ۱۳۸۹، ص ۲۴۲)

عدم پرداخت هزینه دادرسی در این فرض^۵ نمی‌تواند مانع تجدیدنظرخواهی باشد؛ چراکه

۱. اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضاییه در نظریه شماره ۷/۶۱۳۴ مورخ ۱۳۸۰/۱۰/۲ خود رأی صادره در پی شکایت شخص ثالث را مستنداً به بند ج ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ قابل تجدیدنظرخواهی دانسته، اما به منشأ اختلاف اشاره‌ای ننموده است (مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات حقوقی، ۱۳۸۸، ص ۳۳۴، پاورقی شماره ۱-ج)

۲. برای دیدن این اختلاف نظرها ر.ک به: ذبحی، ۱۳۸۹، ص ۲۳۴-۲۴۳.

۳. برای دیدن دیدگاهی که معتقد است اصول دادرسی موجب ترجیح تفسیر مبتنی بر آن نسبت به تفسیر دیگر می‌شود ر.ک به: محسنی، ۱۳۸۵.

۴. برای مطالعه بیشتر در این باره ر.ک به: رضایی‌نژاد، ۱۳۹۰.

۵. اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضاییه در نظریه شماره ۷/۱۰۶۶ مورخ ۱۳۸۰/۱۲/۱۹ چنین اعلام نظر

مبلغ ارزیابی مال توقیف شده را می‌توان ملاک نصاب تجدیدنظرخواهی دانست. حتی اگر درخصوص قرارهای تأمینی، هنوز مال مورد توقیف ارزیابی نشده است، می‌توان به خواسته مورد تأمین یا خواسته دعوا توجه نمود.

از سوی دیگر، سخن گفتن از اداری بودن رأی دادگاه در این دادخواهی پس از بررسی دلایل و ماهیت ادعاها، به‌نظر موافق مقدمات و بدیهیات آیین دادرسی نیست؛ امری که مورد تأیید هیئت عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۲۵ در تاریخ ۱۳۹۱/۴/۲۰ قرار گرفت.^۱

قابلیت فرجام‌خواهی و اعاده دادرسی از رأی صادره در این دعوا تابع شرایط عمومی مذکور در مواد ۳۶۷ به بعد و ۴۲۶ به بعد ق.آ.د.م است. پذیرش اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی صادره در دعوی شکایت شخص ثالث نیز با توجه به حکم کلی مذکور در ماده ۴۱۷ ق.آ.د.م که از امکان اعتراض نسبت به هر رأیی که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد، سخن می‌گوید، قابل دفاع به‌نظر می‌رسد.

بنابراین نبود تفاوت میان این شیوه شکایت و اعتراض شخص ثالث از منظر قابلیت استفاده از طرق شکایت از آراء، با وجود اختلاف‌نظرها و سکوت مقنن و نیز نوع تصمیمات دادگاه را نباید دلیل همسانی این دو روش دانست؛ چراکه یکی شدن نوع این تصمیمات و طرق شکایت معلول ماهیت یکسان این دو نیست؛ بلکه نتیجه شمول قواعد عمومی ناظر بر این تصمیم‌ها و

نموده است: «با توجه به اینکه مقررات قانون آیین دادرسی عموماً از جمله قواعد آمره است که رعایت آن در دادرسی‌ها الزامی است [...] با عنایت به اینکه در ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی تنها رسیدگی به شکایت شخص ثالث بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی و پرداخت هزینه دادرسی تجویز شده، بنابراین تجدیدنظرخواهی شخص دیگری غیر از ثالث مذکور در ماده ۱۴۷ مشمول این ماده نیست.» (مجموعه تفهیم شده قوانین و مقررات حقوقی، ۱۳۸۸، ص ۳۳۶، پاورقی شماره ۱-د)

۱. «به‌نظر اکثریت قریب به اتفاق اعضای هیئت عمومی دیوان عالی کشور، احکام دادگاه‌ها در مقام رسیدگی به شکایت مذکور در قسمت اخیر فراز اول ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و تعیین تکلیف نهایی آن، مطابق مقررات کلی آیین دادرسی، قابل تجدیدنظر بوده و رأی شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان که براین اساس صادر گردیده است، صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد.» (ر.ک. به: روزنامه رسمی، شماره ۱۹۶۴۳، مورخ ۲۱ مرداد

طرق شکایت است. از این رو، شکایت شخص ثالث و اعتراض شخص ثالث در عین تفاوت، تابع مقررات مشابهی در این زمینه می‌باشند.

نتیجه

شکایت شخص ثالث به معنای شکایت شخصی غیر از محکوم‌له و محکوم‌علیه نسبت به توقیف و فروش مالی از اموال او به استناد دلیلی غیر از سند رسمی یا رأی قطعی دادگاه با تاریخ مقدم بر توقیف است. این شکایت از «اظهار حق ثالث» موضوع ماده ۱۴۶ ق.ا.ا.م و «اعتراض شخص ثالث» موضوع مواد ۴۱۷ به بعد ق.آ.د.م و نیز مواد ۴۴ و ۶۱ ق.ا.ا.م و به‌طور کلی در هر موردی که عین یک مال به موجب یک تصمیم توقیف می‌شود (مانند فرضی که محکوم‌به یا مورد تأمین و دستور، عین معین است)، جداست و صرفاً نسبت به عملیات اجرایی (اعم از توقیف و فروش) انجام می‌شود.

قلمرو این شکایت با وجود گستردگی آن جدای از اعتراض شخص ثالث است. در شکایت ثالث، مدعی به دنبال احقاق حق مالی خویش نسبت به مال مورد توقیف در نتیجه عملیات اجرایی رأی و نقض حقوق دفاعی خویش است؛ حال آنکه در اعتراض شخص ثالث با توجه به اصل نسبی بودن رأی، هرگونه خللی که رأی به حقوق ثالث وارد می‌کند، مورد توجه قرار می‌گیرد. آنچه در دعوا اعتراض ثالث موجب اختلال در حقوق ثالث است، محتوای تصمیم مورد اعتراض است که به‌طور خاص به عین مال در دعوای عینی یا یکی از حقوق ثالث نظر دارد و راجع به آن مال برای ذی‌نفع (محکوم‌له یا ذی‌نفع یک قرار) حقی را شناسایی نموده است؛ درحالی‌که در شکایت ثالث فرایند توقیف یک مال در راستای استیفای حقوق دینی ذی‌نفع از اموال محکوم‌علیه یا خوانده یک قرار، موضوع شکایت ثالث می‌باشد. به بیان دیگر، اگر حق مورد ادعای ذی‌نفع عینی باشد و این حق در تصمیم دادگاه مورد شناسایی قرار گیرد، ثالث باید به تصمیم محتوی این شناسایی اعتراض شخص ثالث کند و اگر در پی شناسایی حق دینی برای مدعی یا محکوم‌له، عملیات اجرایی نسبت به اموال محکوم‌علیه یا خوانده انجام شود، ثالث می‌تواند صرف‌نظر از نوع ادعایی خود بدان به‌عنوان ثالث شکایت نماید.

نوع توقیف نیز وابسته به نوع حق مالی مورد ادعا، یعنی حق عینی یا دینی، در نوع

دادخواهی مؤثر خواهد بود؛ جز در مورد توقیف یک مال به واسطه ادعای یک حق عینی. در سایر موارد که مالی از اموال مدیون برای پرداخت دیون وی در نتیجه عملیات اجرایی بازداشت می‌شود، ثالث می‌تواند از حق شکایت شخص ثالث خود استفاده کند. در توقیفی که نتیجه یک حق عینی بر مالی است، برای ثالث حق اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی مبنای توقیف ایجاد می‌شود.

دادگاه صالح به رسیدگی در شکایت شخص ثالث نیز متفاوت از دادگاه مورد مراجعه در دعوی اعتراض شخص ثالث است. شیوه دادخواهی شکایت شخص ثالث نیز با وجود وابسته بودن به ابتکار عمل ذی‌نفع و نداشتن مهلت، مخالف رویه اعتراض شخص ثالث بوده و تابع تشریفات آیین دادرسی مدنی نیست؛ پرداخت هزینه دادرسی و تعیین وقت و جلسات دادرسی و حتی رسیدگی به دلایل ثالث و طرفین و محل انجام این کار نیز تابع قواعد عمومی نیست. همچنین نمی‌توان صرفاً به بهانه محدود بودن اختیار دادگاه دعوی اعتراض شخص ثالث نسبت به رسیدگی به آن قسمت از رأی که به حقوق ثالث خلل وارد می‌آورد، در شکایت شخص ثالث نیز قائل به عدم جواز طرح دعوی طاری بود؛ بلکه استقلال این شیوه شکایت از اعتراض شخص ثالث مذکور در قانون آیین دادرسی مدنی، تحلیل و استدلال دیگری را ایجاب می‌کند که ریشه در امکان و فایده عملی این دعوی دارد. براین اساس، از منظر نگارندگان در شکایت شخص ثالث صرفاً امکان طرح دعوی ورود و جلب ثالث تبعی در جریان رسیدگی وجود دارد که آن‌هم نتیجه نقش این دعوی در تهیه دلیل اثبات ادعا برای مدعی بوده و توجیه عملی دارد.

سرانجام اینکه، متفاوت نبودن قابلیت شکایت رأی در این دو شیوه شکایت و یکسانی نوع تصمیمات دادگاه از جهت اثر، دلیل همسانی ماهیت و مبنای این دو نبوده؛ بلکه معلول تبعیت از قواعد عمومی است.

منابع و مأخذ

۱. بازگیر، یدالله (۱۳۸۰)، تشریفات دادرسی مدنی در آینه آرا دیوان عالی کشور، ج ۱، تهران، فردوسی.
۲. _____ (۱۳۸۱)، تشریفات دادرسی مدنی در آینه آرا دیوان عالی کشور، ج ۲، تهران، فردوسی.
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۱)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ج ۱ (آ تا الف)، تهران، گنج دانش.
۴. _____ (۱۳۷۸)، ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش.
۵. _____ (۱۳۷۵)، «اجرای احکام»، دایره‌المعارف حقوقی، دانشنامه حقوقی، دوره ۵ جلدی، ج ۱، تهران، امیرکبیر.
۶. دولاح، عبدالصمد (۱۳۸۶)، «اعتراض شخص ثالث در دادرسی‌های مدنی»، تهران، دادگستر.
۷. ذبحی، حسین (۱۳۸۹)، اعتراض ثالث اجرایی، تهران، انتشارات کیهان.
۸. رضایی نژاد، امیرحسین (۱۳۹۰)، آیین دادرسی مدنی، شیوه‌های عادی شکایت از آرا (پژوهش و و انخواهی)، با دیباچه مجید غمامی، تهران، اندیشگران جوان.
۹. روزنامه رسمی، شماره ۱۹۶۴۳، مورخ ۲۱ مرداد ۱۳۹۱.
۱۰. شمس، عبدالله (۱۳۷۷)، «ثالث در صحنه توقیف»، مجله تحقیقات حقوقی، زمستان، ش ۲۱ و ۲۲.
۱۱. _____ (۱۳۸۸)، آیین دادرسی مدنی، ج ۱، چ بیست و یکم، تهران، دراک.
۱۲. _____ (۱۳۸۷)، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، چ پانزدهم، تهران، دراک.
۱۳. صالحی ذهابی، جمال (۱۳۷۴)، «اصل نسبی بودن رأی حقوقی»، مجله حقوقی داگستری، پاییز، ش ۷۱.
۱۴. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۴)، حقوق مدنی: نظریه عمومی تعهدات، تهران، نشر یلدا.
۱۵. متین، احمد (۱۳۴۷)، رویه قضایی: قسمت حقوقی، تهران، چاپخانه هاشمی.
۱۶. مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات حقوقی (۱۳۸۸)، ج ۲، چ دوم، تهران، روزنامه

رسمی جمهوری اسلامی ایران.

۱۷. محسنی، حسن (۱۳۸۵) «اصل حسن نیت در حقوق ایران با مطالعه تطبیقی»، مجله

حقوق تطبیقی، دوره جدید، پاییز و زمستان، ش ۱.

۱۸. _____ (۱۳۸۵)، «مفهوم اصول دادرسی و نقش تفسیری آنها و چگونگی

تمییز این اصول از تشریفات دادرسی»، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، دوره

جدید، ش ۲۲ و ۲۳.

۱۹. _____ (۱۳۸۹)، اداره جریان دادرسی مدنی، برپایه همکاری و در

چارچوب اصول دادرسی، با دیباچه دکتر ناصر کاتوزیان، تهران، شرکت سهامی

انتشار.

۲۰. مهاجری، دکتر علی، (۱۳۸۳) «شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی»، ج ۱، تهران،

فکرسازان.

۲۱. مهاجری، علی (۱۳۸۴) شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی، ج ۲، تهران، فکرسازان.

۲۲. نهرینی، فریدون (۱۳۹۰)، دستور موقت در حقوق ایران و پژوهشی در حقوق تطبیقی،

چ دوم، تهران، گنج دانش.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی